میکروفیلم تهیه شد
میکروفیلم تهیه شد

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب مجموعه ایات و صحراء شیخ فارسی
مصنف شناخته نشد
موالف
خطی مختلف الخط والطر
چاپی
سال چاپ یا تحریر ۲۸ رمضان ۱۲۷۹ عدد اوراق ۱۲۸
جزء کتب جنگ مجامیع و متفرقه شماره
شمارهٔ عمومی ۹۱۸۹ شمارهٔ قبض
واقف حاج شیخ محمد واعظ حلبی تاریخ وقف آذرماه ۱۳۴۱
طول ۱۷ عرض ۱۱ گنجه

بازبینی شد ۱۳۵۴ خ

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازدید شد

۱۲

الحمد لله على رسول

[illegible]

بازبینی شد
۱۴۵۳

التاخير في هذا الامر خير وراحة

السلام عليك يا...

بسم الله الرحمن الرحيم

وعنده مفاتح الغيب لا يعلمها الا هو ويعلم ما في البر والبحر وما تسقط من ورقة الا يعلمها ولا حبة في ظلمات الارض ولا رطب ولا يابس

کتابخانه آستان قدس مشهد

اذا عزمت علی امر فافعل لا تهمله یحصل لک الخیر ان شاء الله

قصاب [illegible]

مراتع ارک [illegible]

سه هزار

دو هزار [illegible]

پنج هزار [illegible]

[illegible]

۱۲۶۴ سنه

[illegible]

[illegible] هزار

 الصبر عند النوائب لا تعجل تجد خیرا ان شاء الله

صبر

ا الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم
الدين اياك نعبد واياك نستعين اهدنا
صراط الذين

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

اجلس على باب البقر القناعة فان الرزق مقسوم والامر مقدر

قال رسول الله

[illegible]

تصحيح [illegible] [illegible]

[illegible]	[illegible]	روعس	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

سنة ١٢٨٥

۲

کتابچه‌ای [illegible] قرمی
[illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحيم

وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض حنيفا وما انا من المشركين

قل ان صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي لله رب العالمين لا شريك له وبذلك امرت وانا من المسلمين

اللهم [illegible]

[illegible]

هل اتى على الانسان [illegible]

[illegible]

---

۱۲ [illegible] ان اروت [illegible]

[illegible]

لا يتوجه من مكاتبك والى الاهل الكيو حمدان و القايع عزيز [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible] سلطان [illegible] خاقان [illegible]

[illegible] السلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] جلال [illegible]

[illegible] السلطان [illegible]

[illegible]

۱۴ ان اردت الطریق الی الحبیب فارق الحجر یلحقک الاصول الکامل

۱۱۵۰۱۱۴ ادب

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

اتیها الساری عن العهد القدیم

[illegible]

[illegible]

کف الله اهل المحزون در [illegible]

اردت النهر الطهر علیك بالحلم البصیر

حبر

سیف حال القلب فی بازار تو
سفله و لیلی حال لا لا لطف
بهر ان بر تب بر بالی
وز ما جو جو عقل رفت
نقش ... که بینی ... جوش
نقص ... البس ... بر
موسی ... که ما اهله

این فصل در بیان اشتباه دل صرف کردن عمر در چیزی که منفعت ندارد در آخرت و در تاویل قول رسول

تو صرف العمر فی قیل و قال
باید بمر قسم و نقد صاق المجال
علم فی مع الی مع حیرا ی حمزه ... شکی ... علام
... علیم ... ولدا ... عشق
علم تو بر بیم بیس ... علم تو
ابلغ ... عشق
مل ... انهنه ... ملک ره
... ستبه ... مید ...
... بو بر ... استغراق
و هنب صوبا ام الحیان
دع کوسا و استهبه باغدان قبل ارنی ... حال
علم ... قبل ... عقل ... حال
ناز ... ان ... رعن ... علم
... عقل
فاق و فی العمر عن الانتها
اشتغل فی العشق عن الانتها
علم ... عقل ... بر ... دو ... اطوار و نگار
... فارغ ... شده ... از شر
منکر استنجای شیطان ... شر

۵

وصله بشیطان بوهران حجر
این علمی وان جبالات و صور
همه ... نبال از انهر خوان
حیث ... از ... بیان
عمر از اینان ز آلوده کی بیایم
سینه ... خود ... ابرو ... مال

منکر استنجای شیطان میدیر
تو علم عشق ارصل ... م
جیم ... شیر کاسه ابلیس ... عج
... بود ... که ... انواز ...
... چین بخواند ... ازوحی
باز ... هیس ... زیر ... عج

منکر استنجای شیطان در تعب
شرم بادت زنگه دل از ... علم
... از ... فی ... گفت ... لب
... دنیا و دین
... بقعه الذات فی ملد ...
... خلص ... زیر ...

امیدار ... غنی ... سوب
لوح دل از فصله شیطان بشوی
... البیس ... ستوربوی
... کفنی بس ... متصل ... بکمی ران ... سکان ... نحیب
... ب بالکم ... فی ... ما ... اللهم ... لعیب

فاغسلوا یا قوم عن لوح الفؤاد کل علم لیس ینجو فی المعاد

[illegible] آستان قدس
ویژه خطی

ساقیا یک جرعه از زهر کرم / تا کنم شق پوه پندار را
بر بهای ریز از جام قدم / هم بچشم یار بینم یار را

این فصل در بیان بریدن تعلقات در بیان گوشه گرفتن و عزلت گزیدن از خلایق است

عزلت یکرنگی در وحدت [illegible] / که ز انواع حق است دلیل [illegible] از قال و قیل
[illegible]
عزلت از [illegible] جمله [illegible] / تو چه جویی [illegible]
[illegible] / تا تو [illegible] خلق [illegible] غضب
با یکی [illegible] از دل [illegible] عزلت [illegible] / چند کس [illegible] وردار
[illegible] از آن مرغان / [illegible]
[illegible] عزلت [illegible] علم [illegible]

عزلت بی عین علم او ذلت است / در نبود بی زار زاهدان علت است
علم دین از فقه باید ای پسر / نه ز لاغ و دراغ و سوت و کاو و خر

زهد و علم ار مجتمع نبود بهم / کی توان زد در ره عزلت قدم
مولوی را هست واهم این کمان / کان بباید زین زر کسب جهان

زهد چه بود از همه پرداختن / جمله را در جوی اول باختن
نقص علم است ای جناب مولوی / حشمت و مال و منال و دنیوی

علم چه بود آنکه ره بنمایدت / زنگ گمراهی ز دل بزدایدت
قاسم و خز چند پوشی چند شیشهها / مرغ و ماهی چند سانی زیب خوان

این هوسها از دلت بیرون کند / خوف و خشیت در دلت افزون کند
خود بده انصاف ای صاحب کمال / کی شود اینها میسر از حلال

خشیة الله را نشان علم دان / انما یخشی بود در قرآن بخوان
از علم [illegible] شبهه [illegible] / از چه شد ما کول [illegible]

چند حال شبهه ناک ازی بکو / تا که باشی [illegible] پوش و خوش علف

[illegible]

تو به

عاقبت سازد ترا از دین بری
این خود آرائی و این تن پروری

عاقبت حاصلیش ظاهر شود
نفس از آن لقمه ترا تا هر شود

لقمه کآمد از طریق شبهه
خاک خور و خاک دهان زندان منه

دارد از طاعت ترا پیچان کند
خانه دین ترا ویران کند

کان ترا از راه دین مفتون کند
نور ایمان از دلت بیرون کند

درد دینت گر بود امرد براه
چاه خود کن که دینت شد تباه

لقمه نانی که باشد شبهه ناک
در حریم کعبه ابراهیم پاک

از هوس بگذار رها کن کش و فش
باز دار از قناعت در مکش

گر بدست خود شدی تخم او
در نگاه چرخ کردی تخم او

گر نباشد جامه اطلس ترا
کهنه دلقی ساتر تن بس ترا

در نه تو در حصارش واکرد
در زر سنگ کعبه اش درستی کرد

ور ز مغفر نبوت باشد و شک
خوش بود دوغ و به زنان خشک

در بیان مشربه از زر ...

باکفش و ملبوان خود داشت

[illegible]

7

در بیان مرکب از زین ... [illegible]

در بیان ... [illegible]

در بیان خانهای از نگار ... [illegible]

در بیان فرش از ابریشم طراز ... [illegible]

در بیان شانه از زر ... [illegible]

قل لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا وعلى الله فليتوكل المؤمنون

در جوانی کن نثار حضرت جان
رو عوان بین ذلک را بخوان

پیر چون گشتی گرانجانی مکن
گوسفند پیر قربانی مکن

بشد ابر بهار ایام شباب
بهر دهی یکدانه ننمودی سحاب

عمر از پنجه گذشت و نیست جو
کت یکی کاری نکردی ای عمو

حالیا ای عندلیب کهنه سال
ساز کن افغان و یک چندی بنال

چون نکردی ناله در فصل بهار
در خزان باری قضا کن زینهار

تو طمع داری که با چندین گناه
در جنان [illegible]

فصل فی البلاء والمحن وهذا
البلاء وان کانت کثیره علی
الحبیب یسیر

فی طریق العشق من انواع البلاء
[illegible]

لکن القلب العشوق المحن
[illegible]

[illegible]
رنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ
گرد گله توتیای چشم گرگ

[illegible]

۸

که بود در راه عشق آگه که / سر به دو بهت و خونها لوده که
تا نسازی بر خود آسایش حرام / کی توانی بود براه عشق گام
غیر ناکامی در این ره کام نیست / راه عشق است این ره حمام نیست
نیست جز تقوی در این ره توشه / نان و حلوا را بنه در گوشه
نان و حلوا چیست جاه و مال تو / باغ و راغ و حشمت و اقبال تو
نان و حلوا چیست فرزند و زنت / کاو فتاده همچو غل در گردنت
نان و حلوا چیست این طول امل / وین غرور نفس و علم بی عمل
نان و حلوا چیست گویم با تو فاش / این همه سعی تو از بهر معاش
چند باشی بهر این حلوا و نان / ریزه رزق از فلان و از فلان
[illegible] حلوا و نان [illegible] تو / شسته از لوح توکل نام تو

[illegible]

[illegible]

حکایت عابد

عابدی در کوه لبنان بد مقیم
در بن غاری چو اصحاب الرقیم

روی دل از غیر حق برتافته
گنج عزت را ز عزلت یافته

از قضا یک شب نیامد آن رغیف
شد از آن [illegible] عابد نحیف

شد رجوع آن [illegible] عابد آمد [illegible]
[illegible] نان جو بداد

کرد مغرب را ادا و آنگه عشا
دل پر از وسواس و در فکر غذا

بستد آن نان را و شکر او بگفت
وز وصول طعمه‌اش خاطر شکفت

روزها می‌بود مشغول صیام
یک ته نان می‌رسیدش وقت شام

بس که بود از بهر قوتش اضطراب
نه عبادت کرد عابد شب نه خواب

[illegible]

نصف آن شامش بدی نصفی سحور
وز قناعت داشت در دل صد سرور

صبح چون شد زان مقام دلپذیر
بهر قوتی آمد از بالا به زیر

[illegible]

بر همین منوال حالش می‌گذشت
نامدی از کوه هرگز سوی دشت

بود در دامان آن کُه یک دهی
اهل آن قریه همه گبر و دنی

[illegible]

[illegible] بگذرد لقطه [illegible]

[illegible]

کلب در دنبال عابد پوی گرفت
[illegible] دنبال او [illegible] گرفت

زان دو نان عابد یکی پیشش فکند
پس روان شد تا نیابد زان گزند

سگ بخورد آن نان و از دنبال وی
[illegible]

عابد آن نان دگر دادش روان
تا که از آزار او یابد امان

[illegible]

[illegible] حیرت
دیگر [illegible] دیدن [illegible] حیرت

سگ به نطق آمد که ای صاحب کمال
بی‌حیا من نیستم چشمی بمال

[illegible]

[illegible] مسکنم
گوسفندش پاس می‌دارم [illegible]

گاه [illegible] شیر [illegible] می‌کنم

[illegible] العظام
[illegible]

ایاک والحرص فی الامور فانه مذموم وصاحبه ملوم ملطوم

گاه کار استخراج [illegible]

گاه [illegible]

[illegible]

گاه عاقل گردد از اطعام [illegible]

وار ثغا فی [illegible]

[illegible]

بهر تعلیم [illegible]

در خور [illegible]

[illegible] ناتوان

[illegible]

[illegible]

چون که [illegible] گاه او [illegible] ده ام

[illegible]

[illegible]

وقل [illegible] الذین [illegible]

[illegible] جنود ابلیس

[illegible]

نان حلوا را طلب [illegible]

نان حلوا [illegible]

۱۰

[illegible]

نان حلوا [illegible]

[illegible]

[illegible] شاه

[illegible]

[illegible]

واقف اند از کار [illegible]

[illegible]

زبره کانند [illegible]

از پی رد و قبول اندر [illegible]

[illegible]

افوض امرک الی الله فانه مدبر الامور بیدیک فیما قضت

[illegible]

۲۲ اذا توجهت الی امر فیطلب رضاء الله لاتخف ولاتتوجه غیر الله اقنع

عذب

بیتر باخیر

اینهم حکایت بعض عرفات که ملاقات بعضی از جهلاء کرده اند و ارشاد کردن ایشان

عارفی بگذشت از اهل و منال · نعمت ... رسیده وبال
کفت ای ... ز کار خود مدام · روز و شب ... [illegible]
که تو از اهل دل هم بد بدان · جمله اعمال تو ... و جمله زیان
چون تو را ... بکن · ... تحصیل از دین و دنیا
سعی تو از بهر دنیا و غنی · ... بکن هم جهل و فهم
تا چه مقصود است از آن کار و کسب · شغل از بهر ... و نصب
عمر خود را ... · ... وصل ... ان ... بیابان
کفت پیر ... از ... ای یار · ... میکنم ...

کای مرا ... اختیار · آنچه از آن بیخوار است نیز و هم ... صیل شد
سد های تو ... خام صیل شد · نان و حلوا چند از آن ... گذر
قرب سلطان ...

عارف کفت ای که ... شیر و تکمک · و ... ز دنیا ...
حاصلت زان چه ... که کفت اندکی · ... کان ... ز ...
شغل خود ... ز ... کسب ... · ... شیر از سر ...
آنچه مقصود است از دین ضمیر ... بخشی · الفراز ... ز قرب سلطان الفراز
بهر ... یادان ... عزیز

١٢

نان و حلوا کن طلب و ... · قرب سلطان ... ارشد

فتح از آن کر ... · حلوا و عال از ... شیرین ...
کار از این ... · جمله ... پرسید ... عقل ... جان
قرب سلطان از ... جان ... · ... بیکست ... از آن ...
باللغو ان از این ... · کو علف ... ... در علف خوردن ...
جفت ... از تو ... صاحب سلوک · ... کشتند از ... اکر ... بیوس
کمن ... تعظیم ... · تنگ کو ... ... کشت ... از خوشی ... جان
هر چه از ... بتکن · نوجوان ... سوی ... و بکفت
... بکن ... · ... شده با ... در ... رسیده ... علف
نوجوان از خواص ... · ... بر کشته ... تو
... ز نفس ... مسکن ... · ... علف ... در ... ره ...
این فصل ... و بیان ...

لا تکن فی امرک مردد لتالی هراوله انشاء الله تعالی

نان و حلوا چیست ای فرزانه گو
منصب دنیاست کز داور مکرد

این فصل در بیان مایل کردن است
در لنگاه اهل الله که از
بهترین صفات انسان است

[illegible]

منصب دنیا نمی دانی که چیست
من بگویم با تو یک عیب بایست

چند خواهی بود لرزان و طپان
همت عادت کن که از پی گفتنک

[illegible]

که آمد و ازاره چون باید
منصب دنیاست ای نیکو نهاد
که داده خرم عمر بباد

که نا شستن به بدنامی است
که کاشتن به ناکامی است
خوامی شد مقال اهل حال

[illegible]

اولی

[illegible]

روشن خوامی چندان ای فلان
که فراموشت شود نطق و بیان

[illegible]

رو بسوز این جبه با پاکی بسوز
دین عصا و شانه و مسواک بسوز

وارهان خود را از این اسم صحبتان
جامه صاحبان تو گستان

[illegible]

در مخالف اندر و دست با برون
رفته باشی در جهنم سرنگون

ای وصل در این مذلت انگ
که خود پاید دروغ در البسه ای

[illegible]

 من صنع عنو و من طمع ذل اتق [illegible] من خلق

[illegible]

نان حلوا چیست ای نیکو سرشت
این عباد تهای تو بهر بهشت

[illegible]

که تورا از فضل و لطف ما بزید
رو حدیث ما [illegible] ای فقیر [illegible] برای خدمت خود برگزید
از کلام شه مردان یاد گیر

[illegible]

خادمان مزد گیر اندازین گروه
خدمت بی مزد که دارد شکوه

[illegible]

ای وصل در سان الصبح [illegible]
رئت در انچه نفع بجال
وبال ندارد

[illegible]

عالم خوان [illegible]

[illegible]

دابها ارجاع لایام الشباب   قسم ولا تمهل بان الصبح للاح   [illegible]
من یذق عنهما من الکونین غاب   والثریا غربت والدیک صاح   [illegible]

[illegible]

وافتح منهما بنظم مستطاب   قد صرفت العمر فی قیل و قال
قلته فی بعض ایام الشباب   یا ندیمی قسم فقد ضاق المجال

[illegible]

در دفع ناخوشی ها و در حکمای حرفه دفع درد و سیم سر سیدی
و سندل بغید و نیلوفه و کلاه رمی و گل سرخ در آب گشنیز
با هم ختم کند و در سر طلا الله نافع است دفع ناخنه چشم باید او پای
نرم کرده در میان کلاب نیها ما در روی چشم گذاشتن باید اور دیک
والبد بر چشم کند ناخنه رفع شود دفع پیچیدن شکم باید از آنار
با تخمش و سماق عرب وسد شک بات با رشک ختم تخم و تخم ایها
کا حل کرده و کرم مخفه به بات تهها بخورند رفع شود دفع خشکی
دلت وبا تخم خشت نیم مثقال لیک مثقال سلا به مخفه کرده بریت
و با مالد خشکی رفع شود دفع سر شقیقه باید عرق بید کردبا به بزرنا بد
وبا زرما تخمه خم کند ابر بر شقیقه مالد بر جوب نقا باید دفع قرالد
باید خون سرکه سیاه را باپیسم زن بخورند بر جا مالد جامله شود دفع درد
عسل بر دندان مالد رفع شود دفع مورچها باید انزه سیاه

از طب ... سید محمد ...

علاج قلب ... ونفس ... لکل الانس
انه فی غفلة عن حاله
خالط فی تبلیغ تباله
کلما ان ذوق ...

طابه فی الغی قد ظل الطریق عاکف دهر اعلی اصنامه
نادم لکره لا یستفیق یحذر الله من الاسلام

... والقرادات وان ...

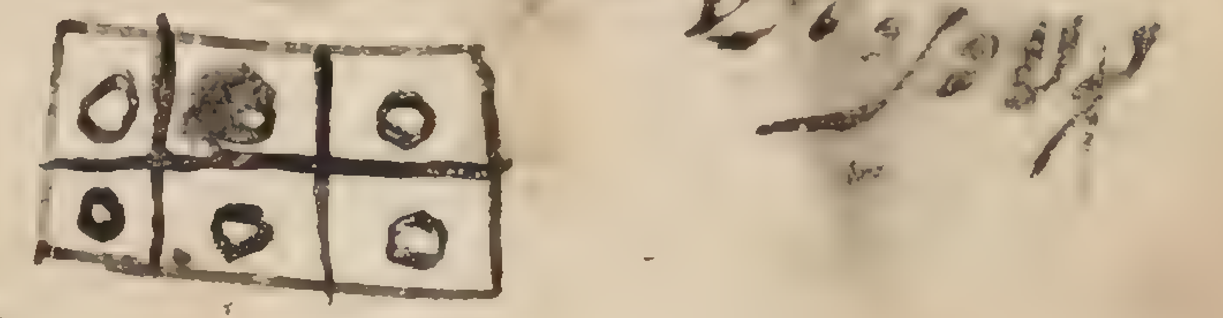

هر کس ...
آب در ظرف ...
...
... الملائکة ...
ان آب را ...
... الحمد لله الذی ...

ب د

کوبیده در سوراخ مورچه کنند بگریزند اگر از زهره جغد دود کنند پشه
بگریزند دفع زردی دندان زرنگ بادرنگ هر دندان مالد
زردی دندان برطرف شود دفع کری باید خون کرگ را
با روغن جوز ضم کنند و در گوش چکانند کری دفع شود دفع
درد گوش باید که سیر را بریان کرده در سوراخ گوش کنند درد ساکن
شود دفع خون شکم باید که مرغ سیاه را ذبح کنند و شکمش را
پر از کاسنی و کشنیز نماید و بریان کرده بخورند خون ریختن زود شود
دفع باد خصیه باید تخم پیاز با تخم ریحان ضم کنند و بریان کنند تا سه روز
بخورند دفع شود دفع [illegible] باید که [illegible] با زهره [illegible] بر پشت
باید یکجا ضم کنند و در چشم کشند نافع است دفع [illegible] باید
که [illegible] و گلاب [illegible] یکدیگر ضم کرده [illegible] انگور [illegible]
و [illegible] نافع است [illegible] باید
دفع کرم

هر کس گوشت زاغ سیاه را خشک کند و آب بدو با شکر سفید با علا
ضم کند و بخورد سرفه سینه را دفع کند خواه کهنه خواه نو باشد هر کس
مغز زاغ سیاه را با روغن زیتون ضم کند و در موضع که باد افتاده
باشد بمالد باد دفع شود دفع [illegible] بیدار [illegible] هر کس مغز زاغ سیاه را
با سرمه در چشم کشد خوابش نیاید دفع موشان هر کس سم [illegible]
[illegible] را در خانه دود کند موشان بگریزند دفع بار نهادن زن
حامله اگر دل کبوتر را بخورد زود بار نهد دفع حیض پیران
که [illegible] حیض پاک شود زهره گاو را با روغن یاسمین بخورد [illegible] حیض
پاک شود هر کس [illegible] را بسوزد و [illegible] در چشم
کشد [illegible] چشم مردم مخفی باشد دفع زنبور زهره گاو را با آب [illegible]
کند و در سوراخ زنبوران ریزد بگریزند دفع زکام که از گرمی حادث
شود [illegible] نیلوفر و [illegible] نیلوفر را بجوشانند و با قند سفید ضم کنند
و بخورند دفع شود زکام که از سردی باشد [illegible]

سه روز آب کشنیز بخورند دفع کند   جهت سیاه شدن موی زنگی
باید بجوشانند و آب او را بر سر و ریش مالد سیاه کند   لا جهة
آسانی حمل استخوان کبوتر را با کف دریا در زیر دامن حامله دود کنند
بر فور بار نهد   دفع آب سیاه چشم باید زهره ماهی را
با زهره کلنگ آمیخته و بر چشم کشد آب سیاه را دفع کند
دفع خارش چشم زهره زاغ را با صبر و زعفران در چشم کشد
خارش را دفع کند   دفع خون شکم باید تباشیر را بریان کرده
سه روز به ناشتا بخورد دفع کند   دفع خون آمدن بن دندان
باید که هلیله زرد و هلیله سیاه و انار ترش و سماق را با یکدیگر
آمیخته و چند روز در بن دندان مالد خون را باز دارد   دفع
باد گوش سرکه [illegible] تازه را در آب مخلوط [illegible] را
در گوش چکانند دفع کند   دفع محکم شدن بن دندان [illegible]
با مازوی سوخته باید هر روز بن دندان مالند نافع است
دفع [illegible]

دفع [illegible] باید [illegible] را بکوبند و با عسل آمیخته و در سه روز بخورند
دفع کند   دفع تب گرم و سرد باید که آب کشنیز را با آب سیر
ضم کنند و در سه روز بخورند تب را زایل کند   دفع محکم شدن موی سر و ریش
[illegible] را بکوبند و آب او را بگیرند و در موی سر و ریش بمالند تخم مو
محکم گردد و نریزد [illegible] و شپش را دفع کند   لا جهة قوة یافتن [illegible]
زعفران را بخورند دل و گرده را قوت دهد و بادهای اندام را
دفع نماید   لا جهة فرزند هر زنی را که فرزند باید سه درم
سپنج [illegible] درم شکر با یکدیگر ضم کنند و در سه روز بخورند و بعد
مجامعت نماید فرزند پیدا شود   هر کس لاله را بکوبد و در سر مالد
درد شقیقه را نافع است   لا جهة سیاه شدن مو باید لاله را
بکوبند و [illegible] را گرفته در روغن ضم کنند و در موی مالد سیاه کند   دفع
شب کوری هر کس [illegible] را بکوبند و در آب [illegible] در چشم کشد دفع کند
[illegible]
[illegible] دفع کند [illegible]

عجیبه [illegible]

سیاهی شش بکوبند آهن چرک گوش آهن را با شراب بخورند سیاهی شود
لذجهة بر نیامدن مو زهره کلنگ یا کبک در هر جای که بمالد
موی بر نیاید دفع کرم که در زخم افتد برگ شفتالو را بکوبد
و بر آن بگذارد در جای که کرم زخم بر نیزند کرم دفع شود دفع
صفرا باید که جوز بوا را با لیمو ضم کند و بخورد صفرا دفع شود علاج
انجش مو باید که کنجد را با روغن گاو [illegible] و نمک ضم کند
و در موی بمالد موی بریزد دفع قبض شکم حب غنچه گل که هنوز
نشکفته باشد در دهان آتش کند و بخورد قبض شکم را زود دفع شود
دفع گشایش بول باید شیر خرما را با شیر دختران و شیر گاو ضم
کند و بخورد بول او گشاده گردد دفع درد سر زهره گاو و زنبق
گو عقد را با هم ضم کند و بر سر بمالد دفع شود و اگر عسل و کافور را
هم بر سر بمالد نافع است نفع جهة درد سر تریاق را با سرکه ضم
کند و در سر بمالد درد دفع شود دفع بول بند کرم فتیله که بایست
در سپید باشد در زیر دامن بول بند و در وقتی که گشاده گردد

دفع قبض شکم

۱۸

دفع قبض شکم باید چغندر را بتراشه بمانند [illegible] و زرا
بزرهره گاو ضم نموده بخورد شاف نماید شکمش طلا کند نفع جهة درد [illegible]
انم کرده با جوشاف نماید دفع شود دفع یرقان باید که حمار را با شیر گاو
سائیده بخورانند تا بالتیام آید یرقان دفع شود نوع دیگر باید که زرد
چوبه را با ماست گاو ضم کنند و بخورد یرقان دفع شود نوع دیگر
سکنجبین بخورد و ماهی لنداری بگیرد و خام به بلعد نافع است دفع
درد سر باید که هر روز یکی را کشته شکمش را شگافته و فلفل و جوز
بوا را و گشنیز نرم کرده در شکمش پر باشد و بر سر ببندند درد دفع شود
دفع درد گوش باید که پنیر کهنه را با شیر دختران خمیر نیم گرم کرده
در گوش چکانند درد ساکن شود لذجهة زیادتی عقل حلوا و زعفران را
بخورد عقل را زیاد کند لذجهة سیاه شدن موی سر و ریش باید
که لدوی سبز را در زیر آتش کند تا بریان شود بعد پهلوی لدو را
سوراخ کند و قدری بزد و لدو بگیرد و حرام درم گوگرد و آهن و زر درم
نمک در لدو دیگر بکنند که او آنرا در درخت پوده شستا باشد

خوب

اندرون کدو را شکافته است که سیاه شده باشد او را
بیرون آورده آب را بسر و ریش مالد بهر که سفید نشود جهت
فرزند شدن باید که زبان خفاش را با عسل ضم کند و زن بر [illegible]
حامله شود لذا جهت سیاه بودن موی باید که کلاغ سیاه را بکشد
و بسوزاند و انرا با سرکه و با روغن زیتون ضم کند و اندر آتش [illegible]
ضم کند و چند روز در آفتاب بگذارد و بعد هر روز [illegible]
در موی خود مالد و بشوید چون یک هفته بگذرد موهای سیاه شود که هرگز
سفید نشود دفع جراحت باید که مردار سنگ را نرم کوبیده بار زده
بنشیند اندر روغن خام بر جراحت نهد به شود لذا جهت زیاده
حفظ باید که دل بره ماده را خشک کند و انرا با [illegible] گرداند
موی بز سیاه ضم کند و نرم کرده [illegible] سر باشتها بخورد [illegible]
به شود یاد که در اینجا [illegible] رفته باشد [illegible] اید
دفع درد گوش که تیز نیزه زده باشد باید که رگ قیفال را بگشاید
[illegible] سپیدوی با روغن گاو و [illegible] زمان و قدر کافور [illegible]
در گوش چکانند درد ساکن شود [illegible] افیون [illegible] روغن بنفشه
ضم کند

کند و در گوش چکانند نافع بود دفع ریم و خون که از گوش آید
باید که انگبین را با آب نیم گرم کرده در گوش چکانند درد ساکن
شود [illegible] روغن سداب در گوش چکانند نافع است اگر
در گوش کرم باشد و گوش خارش کند باید که آب [illegible] و آب
برگ شفتالو و مغز دانه شفتالو و قدر صبر با روغن سداب ضم
کند و در گوش چکانند نافع است دفع خون شکم باید که [illegible] را
کوبیده و آبش را بگیرد و بخورد نافع است و آب به [illegible]
بود دفع درد سر باید تخم کاسنی را با گلاب ضم کند و بسر
بنشاند و مالد نافع است دفع بوی دهن باید که عود را
سوخته با نمک ضم کند و بخورد بوی دهن برطرف شود دفع [illegible] باید
که زهره گاو و با [illegible] نفط [illegible] ضم کند و بسر
طلا کند به شود و [illegible] دفع پیکان [illegible] باید [illegible]
با روغن گاو ضم کند و بر موضع پیکان نهد [illegible] باید
دفع مار گزیده باید خون [illegible] بکشد [illegible]

برخوید به شود   دفع درد دندان باید عرق لوم که در جنگل [illegible]

دفعه [illegible] بر دندان مالد درد ساکن شود   دفع سفیدی چشم باید که بول

کودک نابالغ را با عسل ضم کند و به چوب ساند در چشم کشد ورم کند

[illegible] شود   دفع [illegible] بول باید که شیر دختر را با عسل ضم کند و [illegible]

نوبت بخورد بول [illegible] بخورد   دفع درد چشم شیر دختر را با عسل

ضم کند و بر بالای چشم نهد به شود   دفع یرقان بول دختر

[illegible] ضم کند و بجوشاند و بخورد یرقان دفع شود [illegible]

[illegible] نوبت [illegible] است   دفع خفقان [illegible]

نباید بعد [illegible] باید [illegible] با خود داشته باشد با هر کس جنگ کند ظفر یابد دفع

دیوانه [illegible] باید جگر [illegible] خشک [illegible] باشد

[illegible] دفع [illegible] باید که یک [illegible]

[illegible] روز [illegible]

[illegible] ضم کند و [illegible] روز [illegible]

دفع [illegible] لا قوة الا بالله هر [illegible] که زهره گربه سیاه را [illegible]

[illegible] گربه سیاه با هم ضم کند و در چشم [illegible] الفاه

[illegible] باید

٤٠

[illegible] حامله شود   دفع شب کوری [illegible]

در چشم کشد شب کوری دفع شود   دفع [illegible] باید که [illegible]

[illegible] و کفچه [illegible] تا کف [illegible] الفاه بخورد به [illegible]

دفع دیوانه [illegible] گربه سیاه را بریان کنند و به دیوانه دهند تا [illegible]

بخورد عاقل گردد   دفع [illegible] چشم زهره [illegible] در چشم کشد [illegible]

چشم را ببرد   دفع شب کوری [illegible] شب پره را در چشم کشد

شب کوری را ببرد   [illegible] زبان [illegible]

[illegible] هرگز [illegible] نکند [illegible] کودک [illegible]

[illegible] کدام [illegible]

[illegible] بندهای [illegible] با [illegible]

[illegible]   دفع [illegible] باید [illegible] سفید یک درم با روغن [illegible]

[illegible] هر روز یک درم بخورد بول [illegible] ده بخورد   دفع [illegible]

[illegible] باید [illegible] دماغ [illegible] کند [illegible]

[illegible] دفع درد [illegible] شود

باید که پاچه گاو را بسوزانند و نرم کنند و با روغن [illegible] بمالند

آن بر سر مالند به شود درد شقیقه کاسنی [illegible] را با هم بکوبند و از شقیقه

طلا کنند نافع است   دفع درد شکم که مقعد بیرون آید باید

حصه مورچه با وسرکه با روغن [illegible] کنند و نرم باید ناشتها

بخورند درد شکم به شود   دفع خوارش حلق باید که کرم ابریشم را

با [illegible] که در حلق [illegible] به شود   اگر خون [illegible] سیاه را در دماغ

[illegible] موی سفید نه شود   دفع ناخنه چشم باید که گندنای

ناکوفته را یک شب و یک روز در گلاب بگذارند و بعد با [illegible] در چشم

ناخنه دفع شود   دفع درد پشت باید که روغن کنجد کهنه در پشت

مالد درد پشت به شود   [illegible] چشم باید که کف پای [illegible]

[illegible] ابله [illegible] طرف شود   دفع [illegible] کودک باید که [illegible]

با آب [illegible] کنند و بر حلق [illegible] دفع شود

دفع بوی [illegible] باید که [illegible] را دو درم و [illegible] سه درم

[illegible] سه درم با هم [illegible] کنند [illegible] باید که اول

بغل را با آب [illegible] بشویند و [illegible] در بغل مالند بوی

بغل دفع شود

۲۱

بغل دفع شود   دفع خون که از دماغ آید باید [illegible] نرم کرده

در دماغ پاشد خون بایستد و اگر یاقوت [illegible] در دماغ باشد خون

بایستد   دفع مارگزیده باید که [illegible] با یاقوت نرم کرده با

حل کنند و مارگزیده بخورد زهر دفع شود   لذخیته روشنی چشم

فیروزه را نرم کرده در چشم کشد [illegible] چشم زیاده شود   دفع درد دل

باید که [illegible] را نرم کرده با آب باران [illegible] بخورد درد دل

و شکم را نافع بود   لذخیته دندان کودک که [illegible]

باید که [illegible] را در گردن طفل ببندد دندان باسانی برآید

لذخیته [illegible] کف دریا [illegible] ببندد [illegible]

بار آید   دفع [illegible] و [illegible] باید که کف دریا [illegible]

با [illegible] کند و [illegible] در [illegible] باشد [illegible]

دفع [illegible] باید که [illegible] را [illegible] خاکستر را نرم

باشد او را دفع نماید   دفع [illegible] هر [illegible] را [illegible]

[illegible] در زیر بغل مالد بوی [illegible] دفع شود   دفع [illegible] مقعد

باید که سیر با روغن گاو بریان کند و در مقعد خود مالد البته خارش دفع کند
دفع بیرون آمدن مقعد باید که مورد را بجوشانند تا غلیظ شود
آب او را در مقعد مالد بجای خود رود   دفع سرفه و درد سینه باید
انجیر با شیر گاو و تخم مورد بجوشانند تا سه روز بخورد سرفه و درد
سینه اگر چه کهنه باشد دفع شود   دفع خون آمدن شکم تخم مورد را
بجوشانند تا سه روز بخورد خون رفتن دفع شود   دفع اماس چشم
باید که گل لاله را با گل بنفشه نرم کرده با گلاب بیامیزد و فتیله کند
و در بالای چشم بگذارد نافع است   دفع درد دندان باید که انجیر را
با تخم مورد هم کند و بجوشانند و در دهن بگیرد نافع است   دفع خون
آمدن بیخ دندان باید که چهار سیر سفید را اشکافد و در بن
دندان ماند خون دفع شود   هر کی خواهد موی در تن او بر نیاید
ده مثقال آهک با ده مثقال زرنیخ با ده مثقال روغن گاو
بجوشانند با هر موضع که بمالد موی بیرون نیاید   دفع خون دماغ
باید که عنکبوت را بسوزانند و خاکستر او را در دماغ کند خون را
باز دارد   دفع بواسیر باید که حکم کند تا بخورد تا خون آمدن را

باز دارد   دفع کشیدن حیض باید با خار او و لوبیا و تخم بنفشه
و تخم خطمی با هم بجوشانند و تا سه روز بخورد حیض کشاده شود
دفع مار گزیدن باید پیره زه را با آب پیاز سرخ هم کند و بخورد
نافع است   دفع دیوانگی سم گوره خر را انگشتر سازد
در خنصر یا مجروح ببندد نافع بود   هر کس بول هفت دختر
نابالغ را یا بول هفت پسر نابالغ جمع کند و هفت روز بادام در آن
بیندازد تا بخورد عاقل شود   دفع زخم که سگ گزیده باشد
موی آدم را بسوزانند و خاکستر او را با سرکه هم کند و بر زخم نهد
نافع بود   دفع سفیدی چشم باید که کرم معده که اندر شکم
آدمی می آید در سایه خشک کنند و نرم کرده در چشم کشد سفیدی
دفع شود   دفع درد دندان باید استخوان مرده را صاحب درد
در دندان بگیرد دفع شود   دفع درد گوش استخوان مرده را
در گوش بگذارد درد دفع شود   دفع اماس گوشت بیخ دندان
علامت شیر بیرون آمدن در دهن است باید رگ بزند نافع است

لا قادر من فوق لهيك عند الله لا يحبسك فيما فوت
لا تحزن

علامه

گرانی زبان چون از بلغم باشد علامتش عدم تشنگی و آب
رفتن از دهن و بعضی زبانست خردل جو هم مثقال کوفته
در یک پیاله آب بگذارند تا نیمه رسد آنگاه مضمضه کنند و اندک
عاشق آب سرکه افاقه بهم غرغره کند چند نوبت و غذا نخورد
دو هفته گوشت اگر تر نجبه در نخیس و دار چینی و زعفران با کبد بگیر
آمیزد و بخورد نافع باید   دفع شقاق بینی نخ و بعضی رویی را
با هم هضم کند و بر لب بگذارد به شود   دفع کوری فیر خشک را بگیرند
و بکشد و در کوزه کند و در زیر آتش کنند تا خشک بسوزد و از هم
بساید و در چشم کشد آب سیاه را برطرف کند و روشنی چشم را زیاد کند
لذت تبه گرم شکم شربت آب چقندر را بخورند گرمی معده را دفع بکند
سرخی و علامتش او باشد که چشم انگشت بر روی بینی بر دارد سفید کند
و انگشت که بردارد سرخی میل کند باید هر صبح شربت سکنجبین
و آب کدو بخورند باید کدو را خمیر گیر بکند و در زیر آتش کرده
تا کدو پخته شود آب او را بگیرند و با سکنجبین بخورند صبح او را
نافع است

دفع لاغری بدن

نافع است اگر کسی گرم زیاد است جای باید نهند نافع است
اندام باید که شیرینی و شیر پرسه و حلوا و مغز پسته پرهیز نماید باید
که حمام گرم نخورد و حمام بسیار برود و خلاصی شود باید که آب لیمو
با خربزه و سرکه و روغن گشنیز و قدری گلاب با هم ضم نماید و در حمام رفته
در بدن خود بمالد خارش اعضا رفع شود   دفع ریش حلقوم بچه که در وی
کند در هم آید تخم خطمی و انزروت بکوبند و اندکی بلوم روغن بخورد
و روغن از موم کافوری و روغن خطمی ساخته باشند موم کافوری بسیار نیم درم
روغن خطمی حل کرده انزروت دو درم و تخم خطمی یک درم هم را بگیرند
ضم کرده و پخته و گلوله‌ها کرده یک یک را بخورد تخم مرغ نیم کرده
بخورد و غذا تخم مرغ را بریان کرده بخورد نافع است   اگر بخواهد
قی کند باید آب ترب را بگیرد و با عسل ضم کند و در حمام بخورد
از و سی قی کند و بلغم را نافع است   لذت تبه گرانی گوش باید که تخم
ترب را با آب پیاز سرکه بجوشانند و در گوش چکانند گرانی گوش را
دفع کند   دفع نوزادک باید آب ترب را بگیرد و با شیر دختران
ضم کند و بخورد نوزادک دفع شود و سنگ مثانه را پاک کند نیکست

ه ذ ب

ترب را کوبیده که آتش کرده شود دفع بلغم باید ترب و نمک را
بخورد بلغم را دفع نماید در آب رفتن زنها انرا باز دارد دفع گرش
او را آب ترب را غرغره کنند او را زکش [illegible] درد ناف و بعید [illegible]
شش باید تخم ترب را نرم کرده با عسل ضم کنند و در ۳ روز ناشتا
بخورد درد دفع شود هر کس ترب بسیار خورد [illegible] خشم [illegible]
دفع شلی [illegible] یا الغفند را روغن گرفته در حمام درد الت و پا
۳ نوبت بمالد شفا یابد و باد [illegible] و پا [illegible] هر زنی که
الغفند بسیار خورد فرزند او [illegible] جدا نشود از شکم که خون آید [illegible]
در شکم بخ سیاه کرده بخ را بریان نموده بخورد خون دفع شود دفع
کوری چشم باید مروارید ناسفته با مرجان چینی یکمثقال نیم بوره ارمنی
دو مثقال قرنفل و زعفران و سرمه از هر یک نیم مثقال گرفته [illegible]
نموده در چشم کشیده به شود هر زنی که سنبل با عسل [illegible] حامله شود
دفع [illegible] باید که مرد و زن [illegible] از اولاع [illegible]
درد در گوش [illegible] در گوش [illegible] باید که [illegible]
ساحران مارا بسته اند [illegible] بسته اند

بسته اند بدانکه مرد از طرف زن و زن از طرف مرد بنویس آید دفع شود
دفع درد شکم باید تخم ریحان را بریان کنند و با روغن کنجد آمیزد و بخورد
تا ۳ روز درد شکم دفع شود دفع یرقان باید کاسنی را با برگ [illegible]
در آب گرفته با شربت قند بخورد یرقان دفع شود دفع کاف باید
که [illegible] و خون کبوتر را با هم آمیزد و در موضع کاف بمالد نافع است
رسیدن دمبل باید که زهره [illegible] بر روی سینه کرده بر بالای دمبل
کذارد و در حالی [illegible] خواهد کرد درد سر که از گرمی باشد
باید که روغن [illegible] با عسل ضم کنند و در سر بمالد دفع شود محکم ارشادی
بیخ دندان باید که برگ مورد و مازوی را سوخته و زاج هم سوخته از
هر یک دو مثقال با هم آمیزد و در زخم [illegible] در بیخ دندان مالد نافع است
آتشک باید که سفیداب و [illegible] از هر یک ۳ درم مردار سنگ
و دو درم نیل زنگار [illegible] درم روغن با هم ضم کرده در موضع آتشک بمالد
بمالد نافع است لکه روی [illegible] را با هم ضم کنند
و در لکه روی بمالد برطرف شود حیض باید که قرص [illegible]

جبرارد و اگر بخورد هم نافع بود و حیض او بسته گردد — قی کردن
باید که تخم ترب را با عسل بجوشانند و بخورد قی کردن دفع شود
سگ دیوانه که کسی را بگزد خاکستر تاک با سرکه ضم کرده بر زخم بگذارد دفع شود
جراحت که اعضا را بخزد باید که [illegible] و سرکه [illegible] بر جراحت
مالد نافع است — دفع خون یعنی اماس سیاه و سبز [illegible]
مار زده یا [illegible] در [illegible] یا زیر بغل یا [illegible] عارض [illegible]
شقاق چاره دیگر ندارد — خون دماغ باید [illegible]
[illegible] کرده در دماغ بریزند خون را باز دارد و [illegible]
هم خون دفع کند — تب که در نوبت باشد دو درم سفید و [illegible]
سیاه دانه با سکنجبین بیامیزد و در سه روز بخورد دفع شود
[illegible] باید که زهره [illegible] را با سیر بجوشانند
و در گوش چکانند [illegible] را دفع کند — سفیدی چشم باید
که خون خرگوش را خشک کرده در چشم کشد سفیدی را ببرد
حیض زنان مرد در [illegible] بخورد [illegible] حیض او [illegible] شود
دیگر ده درم

دو درم [illegible] با یک استار روغن [illegible] بخورد حیض [illegible] شود
دیوانه جگر و دل خرگوش را بریان کرده تا سه روز بخورد [illegible]
شب کوری را آب [illegible] را در چشم کشد دفع شود — برص باید
که تخم [illegible] و تخم ترب را باهم ضم کنند و بجوشانند و [illegible]
او را در حمام بر موضع برص مالد دفع شود — خصیه باید که [illegible]
خام [illegible] را با روغن بریان کند و با شکر ضم کند و [illegible] بخورد [illegible]
خصیه را نافع است — درد پشت باید که [illegible] گندم را خمیر کرده
نان بپزد و [illegible] را نرم کرده بر آن نان بپزد و گرم در پشت
مالد درد پشت را نافع است — تب لرز باید دو درم [illegible]
[illegible] بخورد تب لرزه دفع شود — هر کس دندان [illegible]
[illegible] تب لرزه [illegible] دفع شود — هر کس [illegible]
در چشم کشد موی زیاده را دفع کند — بواسیر باید که [illegible] را
با [illegible] ضم کند و بخورد [illegible] شود — زن اگر [illegible]
[illegible] حامله نشود — دیوانه [illegible] شکنبه گربه سیاه با روغن گاو

لا تفزع خاطر فصلت فالله تقضی حاجتک ان زاری
فرغ از ضیق سینه ... حاجت را ...

عجب

بریان کنند و بخورد عاقل گردد بهر آنگاه حل که به سیلاو را خفه کرده بار
بکند دیگر دشمنی ظفر یابد سر چیز آوردن بیکام باید سر رخیه سیاه را
بگیرد و در زخم نهد هر موضع بکند بیکام بیرون آید هر چیز را جو نیم
کرده بر زخم نهد بیکام بیرون آید موش را هم اگر خرنیم نهد بر زخم
نهند بیکام بیرون آید آب رفتن چشم و کلف چشم باید زهره خرگوش
در چشم کشد آب رفتن را باز دارد درد شقیقه و درد سر و نیم سر
ترب را بگیرد و در کف پای [illegible] درد شقیقه و نیم سر عاجل زایل شود
شقاق دست و پای آدمیان باید که سم الاغ را بسوزانند و با پیه
شتر ضم کنند و بر شقاق عاجل بمالد اگر بماند رفع شود
مورچه را از بنیاد دور کند بر موضع مورچه ها بگیه نیز زند زخم بلک
باید زنگ را بکشد و موی [illegible] را بسوزانند و بر زخم گذارد به شود
قرقر شکم باید کاسنی را با زیره حبشی و سکنجبین با هم آمیزد و با
گوشت کبوتر بچه ضم کنند و بخورد نافع است سوزاک شیر
قند خرفه بخورد و مغز تخم خیار بادرنگ دو درم و کتیرا دو درم
و مرزه دو درم شربت کنند و بخورد نافع بود گزیدن عقرب

کزرد

گزنده سیم و [illegible] را داخل کرده سبوس گندم را نیز داخل کنند و آنکه
برگ بوشید داخل کنند [illegible] تا خوابد [illegible] و زهر را دفع شود بطرف
شدن موی حیضیه کشفتی را در آتش بسوزد بمالد موی بر نیاید از زیر پوست
مغز پنبه دانه نرم کرده با قدر شیرینی و زعفران با هم ضم کنند
در آتش نهند تا گرم شود و بجوشانند و در وقت خواب بر روی بمالد
صبح بشوید رفع شود سیر را ۳ قطعه [illegible] نماید و هر روز
یکی را بر ناشتا بخورد دفع شود درد دندان اسفند را نرم کرده
با عسل ضم کنند و بر زیر دندان نهند درد ساکن شود درد سر
اسفند به آب [illegible] بجوشانند و بر سر عاجل بمالد رفع شود [illegible]
حمام سر را نشوید آب نرگس را در شب در وقت خواب
بر دارد حامله شود اگر آب بنفشه بخورد بر کرد ز دندان
او [illegible] شود و هرگز باز نگیرد قدر جوز بویا و [illegible] نرگس
بجوشانند و با عسل ضم کنند [illegible] حامله گردد بیرون
آمدن مقعد اگر از بلغم باشد علاجش [illegible] که در وقت
غایط بلغم از او بیرون آید ایلیان و تخم گوجه [illegible] قدر

من التعالی الی تا کفاء مهمانه لا تحف فیما فوت

ترجمه

سیرنج بریان کنند و بیه بزرا بریان و با گاوی و نمک بهم

آمیزد و قدری بر شکم ببندد و قدری بخورد که مقصود بحاصل خواهد

اسهال یکمثقال افیون و یکمثقال دانه سنجد و یکمثقال

زعفران و یکمثقال کندر و یکمثقال صمغ عربی را با هم آمیزد

و به بیمار دهد تا بخورد اسهال دفع شود دفع بیرون آمدن مقعد

باید که زرده تخم مرغ با روغن گل بیامیزد و نیم گرم کند و بر مقعد

نهد تا خون را باز دارد بدانکه خربزه چهار خاصیت دارد

اول شیرین دوم میانه سیم ترش چهارم بی مزه آنکه شیرین

است شهوت را زیاد کند و آنکه ترش است گرم اندر وی

بکشد و میانه معده را قوت دهد و بی مزه باد بواسیر را

دفع کند جالینوس و ابو علی سینا فرموده اند که از بام داد تا چاشت

سه ساعت است اگر کسی در این ساعت بیمار شود او را علاج از شکر باید کرد

ناخن را بنشاند و از چاشت تا پیشین سه ساعت است اگر کسی در این

ساعات بیمار شود از صفرا باشد چیزی باید خورد تا قی کند و علاج وی تلخ بار

و ترشی باید کرد و از نماز ظهر تا نماز عصر سه ساعت است اگر کسی در این

ساعات

ساعات بیمار شود از خون است علاج او از فصد یا حجامت باید کرد تا خون را

بنشاند از نماز مغرب تا نماز خفتن سه ساعت است هر که در این ساعت

بیمار شود از بلغم باشد علاج از گرمی باید کرد تا سردی را دفع کند تب

عنکبوت را با تنیده او در هم بچسباند و بر بازو ببندد کسی که شب تب میکند نافع

باشد درد خصیه اگر خصیه راست درد کند گلاب را در گوش

چپ چکانند و اگر خصیه چپ درد کند گلاب را در گوش راست چکانند

درد سر باید گلاب را با آب گشنیز و سرکه ضم کند و قدری در دماغ

چکانند و قدری بر پیشانی مالد درد ساکن میشود هرکس ستم قی را بسوزانند

و در شراب حل کند و با پشم سفید بر دارد فرزند جوان زنها و فرزند مرده

از زن جدا شود درد چشم صبر و زعفران با یکدیگر ضم کند و در

چشم کشد درد زایل گردد درد کمر آب بادیان با سرکه انگور ترش ضم

نموده بر کمر بمالد به شود حیض یک استار بادیان و یک استار

شوید را بجوشانند و در سه روز ناشتا بخورد حیض گشاده گردد

باد گوش زهره خرگوش را با آب بادیان ضم کند و در گوش چکانند باد

گوش را برطرف نماید آماس آب گشنیز را با گلاب در جای آماس

بمالد دفع شود دفع بلغم مغز بادام را با انجیر بخورد بلغم را دفع

دفع شود   بادسره که اندرون درست پاها را در میان می افتند و درد میکند
میکند وقت که مغز درست و پاها را میخزد و در روغن کند چون مغز تمام
شد و استخوانها خالی میماند او وقت استخوانها درد میکند چرا که
غضای استخوان مغز آدم و حیوان که لذ خوردن و آشامیدن که باز میکنند
تباه میشوند استخوان مانند آدم است باید زنجبیل و زعفران هم
آمیزد و با روغن مذاب هضم کرده در حمام برود و او موضع که درد میکند
لذ با کی میزند اجزا ایکه با روغن جوشانیدها در استخوان مالد یک چند نوبت
استخوان مغز یابد   دفع درد دندان عرق گوگرد بر دندان مالد به شود
درد شکم و سینه باید که نشادر با قند آمیزد و بخورد نافع است
زخم شمشیر و خنجر زخمها پیاز بکوبند و با صابون و نفط جوش داده در زخم
بگذارد مفید است   آتشک سفیداب با توتیا هم وزن زنگار
لذ بهر یک دو درم با روغن کدو آمیزد و در آتشک مالد به کف
از سیماب بخورد و قند و زرشک مالد دفع کف [illegible] وقت
بخورد که ۳ ماه لذ او گذشته   گل چشم توتیا را با گشنیز هضم کرده
در چشم کشد گل بر طرف شود   لوم که لذ هوش رفته باشد سرکه
با گلاب روغن [illegible] و چکانند و قدری مالند به شود   زالو سرکه که نام بخورد
انو بر دهن بیاید   آب زرشک را با قند آمیزد [illegible] میزد

نماید و آتش را قوی گرداند و صفرا را بنشاند و درد کرده را دفع نماید
سپرز انجیر را با سرکه بجوشانند و در سه روز بخورد سپرز بیمار خوار شود
بوی دهن توت خان بخورد بوی دهن دفع شود   سرخنه انجیر را با مغز بادام
با شیر گاو بجوشانند و بخورد سرخنه را دفع نماید   لکه روی انجیر تر را
بشکند و شیره او در لکه مالد و بشوید بر طرف شود   لف بوره و سرکه و صابون
بهم آمیزد و بر لکه مالد و روز دیگر بشوید بر طرف شود   لف زرنیخ گاو
و زنگار بهم هضم کند و بر لکه مالد و روز دیگر بشوید بر طرف میشود   لذت
بافیش شهوت باید کباب به چینی و دار چینی لذ بهر یک ده درم [illegible] و با
روغن زیتون هضم کند و زن بخورد بر دارد دوشیزه شود   لف مازو نا سفته
و پوست انار و علو و مذیب و پوست بیخ لذ بهر کدام بقدر دم بهم آمیزد
و بجوشانند و زن بخورد بر دارد دوشیزه شود مانند دختران   زنان
زانیه باید که شوهرش خفیه سرگین سیاه را خشک کند و بکوبد و بر ذکر خود
مالد و با او زن جماع کند از آن زن تا زنده باشد دیگری را نگذارد که با او جماع کند
غیر شوهرش   موی زیادتی چشم موی زیاده را بکنند و خون کبوتر را با خون
او زاغ آمیزد و در موضع او موی بیرون زند دیگر موی سپید نیارد   [illegible]
[illegible] را با بول دختر نابالغ هضم کند [illegible] بمالد
[illegible] نماید

شاوروا اهل الآخرة ولا تندم بشرط ان لا تخالفهم

و ورزها ن گیرد اب رفتن دفع شود   شب کوری یک زهره را بباد را
خشک کند و در گلاب ضم کند و در چشم کشد به شود   طپیدن دل سیر را بباد
خشک کرده بخورد طپیدن دل بر طرف شود   بهرزق تا زهره کرک رید
بچه بسر جای او حامله شود   برص خون مار را بر موضع برص عالد دفع شود
شب کوری را زهره کفتار را در چشم کشد بر طرف شود   دو شیر کی
دختر باید که قدر کچه نرم کرده در آتش دود کنند و قدر زیره با [illegible]
حل کرده او دختر بخورد و خود را بر بالای آتش نگاه دارد اگر بکارت
او تباه شده باشد بر رنگ او ماک چیز پیدا شود و بیرون آید و اگر دختر
باشد لذوق او چیزی بیرون نیاید   ذکور و اناث حمل آن بخواهد معلوم
نماید اگر روی زن حامله سرخ باشد پسر است و اگر زرد باشد دختر دارد
اگر پستان راست زن بزرگ باشد پسر دارد و اگر پستان چپ
بزرگتر باشد دختر دارد دیگر شیر چند را بر قدح آب دوشد اگر
شیر زیر آب رفت پسر باشد و اگر بر روی آب افتاد دختر باشد
دفع برون آمدن مقعد شاه طره در مقعد بمالد بجای خود آید
گرانی گوش باید که حجامت کند گرانی دفع شود یا آب ترنج را با زهره
خر گوش چند و در گوش چکانند به شود آب [illegible] سفید را با عسل در گوش
چکانند به شود

حقانند به شود یا آب سیر را با زهره گاو در گوش چکانند در حال شنوا شود
سرفه سینه زنجبیل را با قند بجوشانند و با عسل ضم کند و بخورد یا عسل را
گرم کرده و تخم به نوشم کرده و قدر سیاه دانه در میان عسل ضم کند و
بجوشانند و بخورد نافع است   تنگی نفس القعزه را با [illegible] با لبلابات
ضم کند و در هفت روز ناشتا بخورد به شود   خون گاو را در میان
مردم ریزند جنگ شود   بارنگها که ریت را بو سلیمان لته در چاه
سر نوسیر آتیران کند بارنگها بسیار شود   رفع سستی قضیب سیر را
با روغن بجوشانند تا بریان شود و بخورد شهوت را زیاد کند اگر سیر پخته
کوزه سر در را در یک مثانه را پاک کند سیر خام بخورد کرم شکم را بکشد
درد گوش آب سیر را با زهره گوسفند ضم کند در گوش چکانند دفع شود
شب کوری روغن ماهی را در چشم کشد شب کوری دفع شود   درد سر گشنیز
و گلاب و سرکه باهم ضم کند در سر مالد دفع شود   اگر زن بخواهد حامله شود
تخم صرزل سوزه ۳ مثقال لعل گم ضم کند و در ۳ روز بخورد بارور و اولاد نجیب
کند فرزند شود   بیماری هایی آن زهره گاو را با نان بیالاید و دو آب
اینرد هر ماهی که خورد بیهوش گردد الم سر اب افکند   هر انگاه
چشم ضم بنک که تا ده باشد و بچه کرده باشد با حقه نگاه دارد در چشم خلایق
مختفی باشد   بو المیر چشم ضم بنک تا سیر زنند و در زخم خاسیر باشد

لته لته — یکمثقال
جدوار ختایی — نیم مثقال
تخم زرد — نیم مثقال
مرمکی — نیم مثقال
زعفران — یکمثقال
کبابه — یکمثقال
مصطکی رومی — یکمثقال
هلیله زرد — یکمثقال
هلیله — یکمثقال
بزرالبنج — یکمثقال

دفع قولنج گوشت خرگوش را بهیزم که تازه باشد بپاشند خشک کرده
با جلاب بجوشانند و بخورد درد قولنج دفع شود   هر کس زبان الکن است بخورد
فصیح زبان و نطق او گویا گردد   ملخ شب پره را بر درخت آویزند
ملخ از درخت بگریزد   آب رفتن چشم بول بز سرخ را در
چشم کشد یا بر بالای چشم بمالد آب رفتن دفع شود   بواسیر پیاز
را پخته با روغن گاو بریان کند و بر روی پنبه در موضع بواسیر
بگذارند به شود   معجون ... این معجون بخورد از اعمال عجیب چیزهای معلوم
گرداند و محبوب دلها گردد   باید فلفل سفید و ... هندی و ... و زعفران
و دارچینی همه را یک جا کند و عسل آمیزد و هر روز ... مثقال بخورند
دفع باد ... دو عدد فندق را مغز بیرون کنند و بسوزانند
و خاکستر ... پنج مثقال ... پیاز شصت عدد بگیرند
این هر سه را نرم بکوبند و در هم ضم کنند و در آب ... بر موضع باد بمالند
و در حمام در سه روز پیوسته بکار برد باد خوره رفع شود   از جهت
زن زانیه باید ذکر خود را خشک کرده ... مالند و با زن جماع کند
تا زنده است با کسی دیگر زنا نکند   شیره جو باید که چوب سفید سه
شب نه روز در قدح آبی بگذارند روز چهارم از جوها را بدست بفشارند
تا شیره

بفشارد تا شیره از جوها بیرون آید در قدح کنند و در بالای بام بگذارند
تا شب ستارها بر روی تابد هر که باد اندر تن ... مثل درد دل دارد
و یا درد ... سر و بول ... و ... داماس ... باشد که از شیره را
با قدر عسل ضم کرده بخورد و قدر ... خود مالد ... خدا ...
او بهتر کند و علت او دفع شود   محبت پیاز چغندر
چندانکه خواهد پوست کند و بتراشد و بگیرد و در ... بگذارد
در تنور بگذارد که سخت گرم شود و روز دوم ... عسل با تخم
مقدور ... صاف کرده در میان بگذارد و زنجبیل و قاقله و ...
و ... فلفل و دارچینی از هر یک دو درم و زعفران و مشک ... از هر یک
نیم درم کرده در عسل اندازد و در حقه افکند و هر روز ... درم بخورد
گرده را گرم کند و قضیب را سخت کند و شهوت را قوت دهد و بلغم
دفع کند و ... باد شکم و آب ... دهان و ...
دفع کند و دهان را خوش کند و شکم را بگشاید   ... یک ... تخم
... یک ... تخم ... یک ... عاقرقرحا یکدرم ... فلفل یکدرم
عود خام یکدرم ... کرمانی یکدرم ... یکدرم مشک و زعفران
از هر یک نیم درم همه را بیخته و با سه چندان عسل ضم کند و گرم کرده

ازهد ماشئت نفسك فان في الزهد راحة

معجون شافه بخورد درد شکم زیره بخورد قی بسیار را ترش کردن
شراب پودینه بخورد سرفه توت ترش را بجوشانند تا غلیظ شود
و دو داب اورا بخورد سرفه دفع شود هر کس که نکارت نتواند کرد
و تخم مورد وانه را و فلفل را هر یک پنج درم عسل معجون کند هر شب ۳ درم
بخورد در وقت خواب شهوت در حرکت آید و جماع تواند کرد
زهر مار سیر تر را بر زخم مار گذارد درد دفع شود هر که خون بز را
بر زن که خود مالد و جماع کند آن زن غیر او کس دیگر را دوست ندارد
مرحم مورچه را نرم کرده چون طفل را مادر مشغول شود در هر جایی که
طفل مالد هرگز موی نکند از مرد است اماس باید گشنیز را
بکوبند و بر اماس بمالند باد دفع شود آبله چشم آب گشنیز تازه
با گلاب ضم کند و در چشم کشد آبله دفع شود بول کودک که در
جوز بویا را نرم کرده با روغن بدهد که بخورد دیگر در جامه خواب
بول نکند تب لرز و گرم تخم اسفند را بکوبد و با شیر آب
گشنیز با قند و شکر داخل کند و بخورد تب را زایل گرداند
تب گرم آب سلاب را با آب گشنیز بگیرد و در چشم کشد تب
گرمی دفع شود تب گرم تخم اسفند را با شیر بجوشانند و بخورد تب
دفع شود

٣١

دفع شود حرارت اندرون باید اسفند را با روغن گل بریان کند
و بخورد حرارت را بنشاند لاجهت بسته شدن ادرار تخم ترخان باده عدد
تخم مرغ نیم بند همچو بخورد ادرار گشاده گردد درد شقیقه کافور را
با سرکه بجوشاند و در دماغ چکانند درد شقیقه دفع شود و اگر از آفتاب خشکی باشد
سوزاک شیر دختر را بخورد و بر تقیه مالد و اگر نیک باشد کافور قیصوری
داخل شیر دختر همچو قدری بخورد اندر بر ذکر مالد یا فرج مالد بزودی به شود
و اگر روغن کدوی انجیر را بر ذکر مالند و قدری بخورند سوزاک دفع شود
در چشم زرد چوبه را نرم کنند و با زرده تخم مرغ و با روغن گاو ضم
کنند و در بالای چشم نهند درد ساکن شود درد شکم نبات مصری را
با دارچینی را و مصطکی و بادیان با یکدیگر ضم کند و با آب بجوشانند و در ۳ درم
بوم بخورد درد شکم رفع شود گوش که درد کند عود را سوخته با نمک ضم
کنند و با روغن یا سمن نیز ضم کند و فتیله کرده در گوش نهد درد ساکن شود
زکام زعفران را در دماغ دود کند زکام دفع شود بوی دهن عود را
سوخته با نمک و دو هفت بکرد خوشبو شود و دندان را سفید گرداند سرفان
ترخان را با سرکه ضم کرده بخورد سرفان را دفع کند مرشان اگر اسم اسب را
در هفت جانه دود کند مرشان بگریزند هر کس از آن اسب بخورد
تیز فهم و زبان دراز شود زهره گاو را با روغن یاسمین ضم و بخورد

اشر الی حاجت علی بربة الله تعالی اذا فتح علیک لا [illegible]

لا یفقه غیر الله

۶ ذوب

هر که را از حیض پاک نشود   سنبل مغز گوگرد را بر سر مالد شبها از زیر
او دفع شود   و نیست شتر در خانه دود کند مار از آن خانه بگریزد
پیه شتر را بر زخم مار و عقرب نهد درد ساکن شود   شیر او کری رسیده
هر که بیماری را نهم سایید در چشم کشد در شب چنانچه بیند که در روز
پشه شفتر را با موم ضم کند و در موضع پشه دود کند پشه ها دفع شوند
درد سر و نیم سر انزله باید که ابو جرا بوره ضم کند و با سرکه در سر بندد
دادرالنبات زند   بواسیر ملق لذرق را و مغز [illegible] و مغز [illegible]
کاو را بریان کند و بر روده تخم مرغ را با مغز زردالو و بیار پخته
با یکدیگر ضم کند و با روغن گاو بریان کند و بخورد و قدری در بالای
زخم بواسیر مالد دفع شود   درد دندان انجیر را با سرکه بجوشاند و آب
آن را در دهان نگیرد درد دفع شود   خون شکم کهره بارا با روغن بجوشاند
گرم کرده ناشتا بخورد خون را باز دارد   کری تخم شاهتره را
با روغن ناردیل حل کند و در گوش چکاند که اندوه سالها دفع کند
خون شکم مرور را بجوشانند و آب آن را در سه روز ناشتا بخورد خون شکم را
باز دارد   اگر خواهد که [illegible] تخم [illegible] تخم را سه روز در روغن
بگذارد و [illegible]   سرفه انجیر را با شیر بجوشانند
و به خورد سرفه دفع شود   درد گوش زهره [illegible] سیاه در گوش چکانند
دفع شود

از جهت مرزدها و [illegible] که مکرر تجربه رسیده است

تریاک	مشک
۲ مثقال	۱۸ نخود
مرزبخاش	دار [illegible]
۱۱ نخود	۶ نخود
زعفران	مومیایی
۶ نخود	۶ نخود

تمامی ها داخل هم نموده حب نموده و هر روز یک نخود میل نماید مرض [illegible] و [illegible] دفع شود

[illegible]

دفع شود   درد پیوندها مغز سر گوسفند را خام با روغن و مسکه گاو چرب
ضم کند و در حمام برود و در پیوندها مالد دفع شود   زخم مار برگ
انجیر را با برگ چغندر کوبیده بر بالای زخم نهد زهر کار نکند و نیک شود
موی وریش نروید مار را بسوزانند و با روغن زیتون بیامیزد
و در سر که موی نداشته باشد بمالند موی سر برویاند   باد باید که اسفند
سبز را بجوشانند تا به قوام آید صاف کرده در حمام چند نوبت در تن چرب
مالد باد دفع شود   صداع که از گرمی آفتاب حادث شود علاجش [illegible]
در حالت [illegible] گل خطمی لعاب بهدانه [illegible] طلا سازد دفع شود   درد شقیقه
شمع [illegible] یک مثقال افیون نیم مثقال زعفران نیم مثقال همه را نرم نرم با گلاب
ضم کرده و در روی کاغذ طلا کند و در شقیقه بندد دفع شود و دیگر قطعه کاغذ
ماهی بیشه بگیرد و بوزن زند تا نرم شود و بر روی کاغذ زعفران
و تریاق مالند و در آتش گرم کرده در سر بندد و در بالای او کرباس [illegible]
تا رسیدن بندد دفع شود   درد شقیقه باید که پیش از آفتاب [illegible]
صرف نماید [illegible]
سر بدارد و شخص دیگر کارد را آهسته در موضع شقیقه بگذارد و بگوید
بریدم درد شقیقه را بیمار گوید وای از شقیقه تا هفت نوبت بگوید

حبر زرد	زنجبیل
تخم [illegible]	فلفل
سیاه دانه	هلیله سیاه

همه را بکوبد عسل ادویه [illegible] کوفته کرده با داخل عسل نماید هر روز یک مرتبه [illegible] تا مرض دفع گردد بهتر [illegible] خواهد شد مکرر تجربه شده است

ذا الفصول الثلث فی الدنیا فان الموت قریب اجمع خاطرت فیها انذ

دکارد را در بالای شقیقه بگذارد و بعد از آن بر ضیره و در روی [illegible]

کند که اگر تو تیرا روی یا منی هم تو را زخم بعد از آن ۳ جام آب بر روی

افلات افشانند تا ۳ یوم این عمل بکنند مجرب است اگر سر که و کرکو

در شیشه کند و در خانه بگذارند مانند چراغ و افلات [illegible]

تمام پیدا بخیر اگر به بک دهند تا بخورد بمیرد شخص دندان بلیش بک

و آن بک با گوش روباه با خود دارد هیچ بک بر روی [illegible] کند

لوم لال اگر [illegible] خون ممو نبرا بخورد و قدری از خون در زبانش مالند زبانش

گویا گردد بهر کس خون موش را خشک کند و بر زخم کارد و شمشیر پاشد خوب

شود اگر جوز بویا و بادام پوست شیرین با یکدیگر ضم کنند و نرم نمایند و ۳

نوبت بخورد بردارد حامله گردد خون دماغ باید زوری در سفال آب

نارسیده بگذارند و بر روی آتش نهند تا بجوش آید خون دفع گردد

ورم اندام باید سیاه دانه را نرم بسایند و با عسل ضم کنند و

در حمام بخود استعمال کند با ذن الله ورم زایل گردد مار گزیده باید مقعد

بچه مرغی در بالای جای مار گزیده بگذارند زهر بخود کشد چون او بمیرد

مرغی بچه دیگر بگذارد تا زهر بخود کشد و نمیرد مار گزیده

باید ریگ ماهی را بکشند و شکمش را دو پاره نمایند و بر بالای زخم

مار گزیده

مار گزیده بگذارند نافع است کل چشم [illegible] باید زهره [illegible]

با نبات ضم کنند و در چشم بهر حال که کشند کل سفید [illegible] را دفع نماید

سوختگی مردار سنگ را با شیر دختران ضم کنند و در بالای سوختگی

پاشند نافع است دیگر استخوان مرغ را بسوزانند و بر سر آن

که بریزند مفید است دیگر خون الاغ را با اوتاس ضم کنند [illegible]

سوختگی دفع گردد تب ۳ یک و تب لرز باید که آب گلنار را

گرفته با گلاب ضم کرده و قدری قند و شکر ~~[illegible]~~ و شکر با نبات

ضم کنند و در حالت تب گرفته اکل نماید تخفیف او گلنار بدهد

که نگذارد که تب عارض شود باد خوره که در تن آدمی به هم میرسد

باید زخم باد را به بول الاغ بشویند یا به بول آدمیان

بشویند و بعد قدری نشادر با قدری نیل و قدری زنگار زخم کنند و در

زخم بپاشند و باید که ۳ نوبت عمل کنند بدین نوع او کرم را کشته

یا بیرون بیاید بعد از آن مرغابی کشف را با نمک درست ضم کرده

بر زخم بپاشند به نوبت سفید و گوشت نو بر آید [illegible]

باید موی پلنگ در زیر پای خود [illegible] و بال کنند [illegible]

لاتکن فی غمّک خائفاً ففیه الخیر ان الله لطیف بالعباده

فی وجه ... یعنی در اقتدار ... دهر ... در این ... انسانی

علاجه

درد گوش جغد را گرفته و مقعد او را در بالای گوش بگذارند

درد را جغد بخود بکشد و بمیرد   خارش اندام باید که آرد

نخود و باقلا و عدس و کرد و زاج و زرده تخم مرغ خانگی با قدری روغن

کل ضم نماید و گرم کرده بر تن خود بمالد خارش دفع شود

قولنج باید که دارچینی را و قدری نفل و [illegible] را باید که ضم کرده

بخورد و قدری را بر خصیه بمالد دفع شود   تب سرد و تب لرز فلفل

با عسل ضم کند و حبوانات داخل کند و بخورد دفع شود.   تب گرم و لرز

فلفل را نرم کرده با آب لیمو ضم کند و در سه روز ناشتا بخورد

بر قوت شفا یابد   درد چشم هر که خواهد که در عمر خود درد چشم نبیند

زهره کفتار را در چشم بکشد تا زنده باشد درد چشم نکشد و دایم

چشم او پر نور باشد   قرقر شکم باید که حبوانات با عسل ناشتا

هفت یوم بخورد قرقر شکم دفع شود   بوزاک تخم مرغ نیم گرم کرده

و قفص جغد را در میان مرغانه بگذارد بوزاک دفع شود

درد سر باید که کله بز را نرم کرده خام بر سر ببندد و بگذارد تا در سر

متعفن شود آنگاه بردارد درد سر دفع شود   اگر گوشت خار بزند

به طفل بدهند در جای خواب بول نکند   باه یعنی هر جا از رفته

جدا کند و دو من شیر تازه و قدر عسل با یکدیگر ضم کند و بجوشانند

و صبح و شام بخورد منفعت کلی ببیند   باه دیگر باید که انجیر تازه

را در شیر اندازد و بجوشانند که پرورده شود البته صبح و شام بخورد

شهوت زیاده شود   خون دماغ باید که آب پیاز را در دماغ

چکانند خون را باز دارد   بهر کی بنفشه را بسیار ببوید خواب

خوش آورد و درد سر را دفع نماید   صفرا باید که بنفشه را

با شکر ضم کند و بخورد صفرا را فرو برد   درد چشم باید که بنفشه

را بکوبد و با گلاب بجوشانند و بر چشم ببندد درد چشم زایل گرداند

بسته [illegible] شب پره را بسوزانند و [illegible] و با روغن [illegible]

امیزد و بر زگیر مالد [illegible] شود   اگر [illegible] آتش [illegible]

که [illegible] بخورد [illegible] شود   اگر [illegible] را بسوزانند

و هر زنی که بخورد باز نگیرد   [illegible] را در [illegible] که آرد

کنند هیچ کس [illegible] نیاید   [illegible]

اعلم ان الحرکة المسرعة والمبیت لایزید فی ازتک والسکون
فی هذا الامر تیر

نماید و با قند ضم کند و نرم کرده بکسی دهند تا بخورد محبت
او کردد خونش را بسوزانند و خاکسترش را در طعام هر کس
کند تا بخورد محب او شود هر زنی که خفقان اهد اهد را با خود نگاه دارد
فرزند نرینه باشد هر کس مرید اهد اهد را بنام هر کس با خود دارد
از عشق بیقرار کردد تاج اهد اهد را با خود دارد مقضی الحاجات
کردد و نزد همه کس عزیز باشد سلخ پوست مار را بسوزانند
و به آب ضم کند در موضع سلخ بپاشند دفع شود کهره باب ایضاً
باید که بچه ابابیل را که نفار سی فرستوروک میکویند زعفران اندود
کنند و در آشیان بگذارند چون ابابیل بچه خود را زرد بیند برود
و از معدن کهره باب ایضاً کهره باب بیاورد و در منقار بچه خود نهد
و زردی دفع شود هر کس او کهرباب را با خود نگاه دارد خاصیت
بسیار دارد پیچش شکم باید که جوز بویا را در میان خمیر بگذارد
و آن خمیر را در زیر آتش کند تا پخته شود بعد جوز را بیرون آورد
و نرم کرده با پنج عدد بخته بخورد و قدر قند و نبات هم در آن حل
نماید که نافع است تنبض شکم باید که جوز را آب بیند و با قند

نبات ستها

جو نیم نیم کل بنفشه تخم کاهو کل سرخ عناب سپستان
۵ ۵ ۵ ۴ ۴ ۴

نبات ستها تا بخورد شکمش طلا شود و تلخه را دفع کند نوع دیگر انجبید
و قند را با هم ضم کند و بخورد تا ۳ روز نبات ستها شکمش طلا شود
تب لرز و کرم و سبک باید که تریاق را با سیر ضم کند
و در بالای رگ قیفال بگذارد الحال تب دفع شود بحذر حکم
باید که خون طاوس و خون کوسفند را بریان کند و بخورد دفع شود
درد چشم شش بز سرخ یا شش هر کوسفند که باشد کرم کرده
بر چشم ببندد درد دفع شود سفیدی چشم حیوانات باید که
سرکین کرک با سرکین سگ با هم نرم کرده در چشم حیوانات
بکشد سفیدی دفع شود دیگر چیزی را نرم کرده در چشم او حال
برریزند دفع شود درد کمر و دست و پا و زانو باید
که کفتار بکشند و شکمش را بشکافند و آنکس در میان شکم
کفتار رفته به نشیند درد اوان دفع شود شلی دست و پا
باید که قلم دست پای کلاغ سیاه و گربه سیاه با جوز بویای سیاه
در دیگ طلا لاحنی و کوکرد زرنجبیل و عسل و شیر خفران با هم کر

يا الله الرئوف يا مفتح الابواب

يا مسبب الاسباب [illegible] حملك

يا الله الحي القيوم [illegible] بفضلك والابواب [illegible] والابواب

الرحمن الرحيم يا الله هذا العبد الابواب بنعمتك والابواب

على صاحبك [illegible] الابواب كراماتك والابواب بفعلك

الابواب خيراتك والابواب عظمتك والابواب [illegible]

والابواب [illegible] والابواب سلامتك والابواب احسانك [illegible] بفضل ورزق

سعادتك والابواب [illegible] والابواب الجنة اللهم [illegible] مستقيم

بركاتك والابواب العطاء والابواب [illegible] على صراط

والابواب قناعتك [illegible] انت الخلق بناصيتها [illegible] على [illegible] اللهم انك

[illegible] وما افضلت [illegible] بمحمد وآله وجميع المؤمنين والمؤمنات

والمسلمين والمسلمات يا ارحم الراحمين

ضم كند و جوشاند تا بقوام آيد و موضع درد و جراحت كند و حمام

[illegible] را در آتش [illegible] مالد چند نوبت شفا يابد

تمت تمام بعون الملك العلام

اميد به لطف هر يك ز [illegible]

حضرت امير برسد [illegible]

[illegible] بتاريخ سنه ۲۰ [illegible]

شهر رمضان المبارك ۱۲۷۹

استغفر الله من جميع الذنوب

[illegible]

والا نام [illegible]

يا الله الذي [illegible]

[illegible] جل جلاله

يا اله الآلهة الرفيع جلاله

[illegible] سلطنت [illegible] اللهم

[illegible]

لا تغير حالك من مكانك تجد خيرات [illegible]

[illegible]
حامل لما بين [illegible] انا الحي لا [illegible]
[illegible] اللهم [illegible] وقاهر لا تغلب وقيوم [illegible]
بسم الله الرحمن الرحيم [illegible] لا تكذب [illegible] لا تعدم [illegible] وعالم لا
لا تموت وصادق لا تنفد وحبيب [illegible] لا تزال [illegible] لا
[illegible] وباقي [illegible] لا تنعظم وعظيم لا [illegible] وعالم لا
[illegible] لا [illegible] وجبار لا [illegible] وحليل [illegible] لا تنسى
فاطر لا تنسام وعليم لا [illegible] وعالم [illegible]
لا تنام [illegible] وحليم لا تعجل وغالب [illegible] لا تعجز [illegible] وجواد لا
وقوي لا تضعف وغالب [illegible] وكبير لا [illegible] تبخل
[illegible] لا [illegible] وحكيم لا تعجز [illegible] لا [illegible] تنقص لا
وكبير لا [illegible] لا تنسى [illegible] وقائم [illegible] يا
نقص [illegible] لا [illegible] وقائم لا تسهو [illegible] لا تشبه [illegible] يا ظاهر يا
[illegible] لا تغفل [illegible] لا تملّ وواحد [illegible] المتقدم [illegible] يا
لا [illegible] يا الرحيم [illegible] القادر المقتدر [illegible]
[illegible] القاهر المتكبر [illegible]

[illegible]
وكيل [illegible] كان [illegible] وهو [illegible]
والحمد لله [illegible] بسم الله الرحمن الرحيم [illegible]
الحمد لله [illegible] يا قريب الفتح والفرج يا الله الفتح والفرج
اللهم اني اسألك [illegible] يا رب الفتح والفرج يا قيام الفتح والفرج
والفرج يا [illegible] الفتح والفرج يا [illegible] الفتح والفرج يا عليم الفتح والفرج
يا [illegible] يا فاتح الفتح والفرج يا [illegible] الفتح والفرج اللهم افتح لنا
يا مانع الفتح والفرج يا عظيم الفتح والفرج يا جميل الفتح والفرج وابواب
يا عليم الفتح والفرج [illegible] السعادة وابواب الخير والبلاء [illegible]
ابواب [illegible] وابواب النصر على الاعداء [illegible] يا اكرم
[illegible] بفضلك [illegible] يا ارحم
لا [illegible] الراحمين
[illegible]
[illegible] الفالقين
[illegible]